

## قلم اندازهای سفر ژاپون

ژاپون شناسی و ایران شناسی

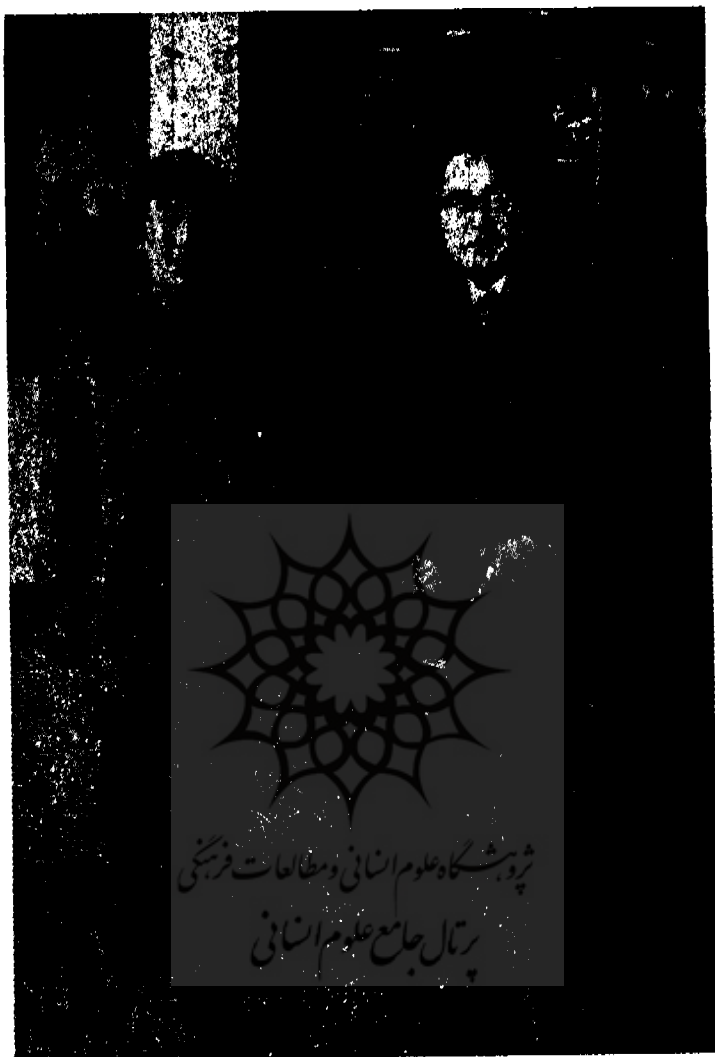
- ۱ -

دوشنبه ۱۱ بهمن ۱۳۵۰ = ۳۱ ژانویه

پس از گذشتن بیست و پنج روز که از دوران دومین سفرم به ژاپن می گذرد ( پس از قریب چهارده سال ) از امروز به نوشتن این سطور پرداختم . و این هم کار عبث دیگر!  
حدود ساعت دو و ربع بعدازظهر طیاره ای که از توکیو پرواز کرده بود به ساپورو Sapporo رسید . پرفسور هندا M. Honda به فرودگاه آمده بود . فرودگاه را برف قطوری پوشانیده بود . با هندا خوش و بش کردم و مسرور شدم که زحمت کشیده بود و رفیقانه به دیدارم آمده بود . شهر ساپورو از فرودگاه بسیار دورست . نزدیک دو ساعت در راه بودیم . مرا به باشگاه دانشگاه رسانید . به اطاق پاك و پاكیزه ای هدایت شدم . راه و چاه کارها را پك به پك گفت .

هندا استاد رشته تاریخ و مسؤول شعبه تاریخ مشرق در دانشگاه هکایدو واقع در شهر ساپوروست . هکایدو نام جزیره ای است که شهر ساپورو کرسی نشین آن است . هندا ، نخست که به شرق شناسی پرداخت چین شناس بود و در تاریخ چین کار می کرد . تا اینکه گذارش به کمبریج افتاد . در آنجا به تحصیل تاریخ ایران آغاز کرد . با مینورسکی کار کرد . به تاریخ دوره مغول علاقه مند شد ، مخصوصاً به اختیار آن قوم در دوران تاخت و تاز به ایران . هندا ایران دوست و فارسی دان و مورخ دلبسته کشور ماست . خانه اش آراسته است به قالیچه گرگانی و خاتم شیرازی و قلمکار اصفهانی . مینا کاری و زیر خاکی ایرانی هم در گوشه های اطاقش دیده می شود . اطاق کارش در دانشکده ادبیات و کتابخانه کوچکش در خانه مملوست از کتابهای مربوط به ایران .

هندا سه سفر به ایران آمده است . ایران را خوب می شناسد . پك بار قریب پك سال در ایران بود و آن وقتی بود که متصدی اداره امور مؤسسه علمی ژاپن در تهران بود . پك بار هادی و رئیس هیأت علمی دانشگاه هکایدو بود . سه ماه تابستان را در دره های جبال البرز گذرانید و توانست که قلاع اسماعیلی الموت و اطراف آن را عکس برداری و به طریق علمی اندازه گیری کند و مورد مطالعه قرار دهد . اطلاعات و مدارکی که از آن ویرانه ها جمع آوری کرده است مسلماً در جهان یگانه است . بدون تردید تاکنون بدین وسعت و دقت در خصوص آن ناحیه عکس برداری نشده است .



هندا ( و ) کیتا گاو ( دانشجوی او )

هندا امسال تابستان نیز به ایران خواهد آمد ، با يك هیأت پنج نفری که همه از دانشیاران و دانشجویان اویند . قصدش برین است که در دونا حیه کشور ما به تجسس علمی و تاریخی پردازد . یکی سفری است به سمنان بمنظور دیدن و عکسبرداری و نقشه کشی از قلعه مشهور گردکوه ، که از قلاع اسماعیلی و مأمن روزگاران بلندی و سرافرازی آنان بوده است . از میان ما ایرانیان فقط منوچهر ستوده است که چند بار خود را بدان مکان رسانیده و مقاله ای در باب آن محل حدود بیست و شش سال پیش نشر کرده است . نیت دیگر پرفسور هندا

مسافرتی است به قهستان ، آنجا که هنوز بازمانده قلاع اسماعیلی پابرجاست . هندا بدانجا می رود تا اخبار محلی مربوط به اسماعیلیان را گرد آورد و قلاع آنجا را مورد بررسی قرار دهد و از ویرانه ها عکس بردارد و این آثار کهن را در خط و زبان ژاپنی جاودانه بسازد. رسم او بر این است که دانشجویان و همکاران جوان خویش را نیز به بیابانهای درشتناک می کشد تا بتدریج جانشینانی شایسته برای خود تربیت کند .

هندا پس از بازگشت از سفر الموت توفیق یافت مقاله ای در باب آن قلاع پرافسانه در نشرات علمی و نیز مجلات عمومی بنویسد و خوانندگان ژاپنی را که تاکنون هیچ چیز در خصوص اسماعیلیان نشنیده و نخوانده بودند با آن نهضت پرجوش و خروش آشنا کند . کاری که هیأت دانشگاه هکایدو در باب الموت کرده آنچنان است که ما باید در آینده برای اطلاع بر احوال آن قلاع دست بدامان آنها شویم و از مدارک و اسنادی که جمع آوری کرده اند بهره برگیریم . بشارت باد منوچهر ستوده را که این هیأت دقیق ترین اندازه گیرها و نقشه بردارها را کرده و تعداد دوست عکس رنگی عالی و ششصد عکس سیاه و سفید ممتاز و سه هزار اسلاید رنگی از این مسافرت سه ماهه تهیه کرده اند .

پروفسور هندا در دانشگاه هکایدو ، و میان مجامع علمی ژاپن محترم و گرامی و به راستی نمونه ای ستودنی و شناختنی است . کاش روش کار و رفتار او با دانشجویان و پی گیری در کارهای علمی را از او یاد می گرفتیم ، و اگر جسارت نباشد بگویم که یاد می گرفتیم

\*\*\*

پنجره اطاقم به گوشه ای از باغ دانشگاه گشوده می شود . برف همه جا را سفید کرده است . بعضی جاها هم برف تلبهار شده . چهار متر و پنج متر ! به هنگام غروب ، چون نیم ساعتی از باشگاه بیرون آمدم و به خرید رفتم معنی سوز و برف و بوران و سرمای بی پیر جزیره هکایدو را خوب درک کردم . با سیل یخ زده به خانه باز آمدم . هوا تاریک است و از پنجره اطاق قندیل های یخ را که از اطاقهای خانه روبرو و آویخته است در پرتو چراغ می بینم . قندیلها در تاریکی خوب می درخشند . اندازه متوسط بلندی آنها یک متر است !

مدت کوتاهی که در خیابان بودم آسمان بازیهای گوناگون در آورد . چند دقیقه ای برف ، بارید ، زمانی کولاک شد . لمحهای هم آسمان چهره بهاری گرفت با ابرهایی پاره پاره و پراکنده که در آسمان تند حرکت می کرد . در همه این حالات سرما و سوز و سوت باد پابرجا بود .

هکایدو جزیره ای است از جزایر ژاپن و شمالی ترین آنها . از میان فصول سال زمستانش طولانی ترین است و بهارش کوتاه ترین . گویی که پاییز ندارد . از تابستانش خیلی تمریف کردند ، وحقاً باید زیبا و خوش هوا و سرسبز باشد . منطقه ای است نسبتاً کوهستانی . مراتع و چمن زارهای طبیعی و دریاچه های کوچک و آسمانگون بسیار دارد . اینجا مرکز دامداری ژاپن و از مناطق سیاحت و گردش تابستانی است .

درین جزیره بقایایی از قوم « اینو » ( Ainu ) زندگی می کنند که تاکنون به درستی به اصل و ریشه آنها پی نبرده اند . در مقاله ای خواندم که به نقل از کمپفر سیاح و روانشناس آلمانی



نقاشی قرن شانزدهم - نشان دهنده چهرهٔ مزدی از قوم اینو

نوشته بود که این قوم از مردم نواحی قفقازند و از راه شمالی خزر گذشته و بالاخره بدین جزیره رسیده‌اند. چهره مردم این قوم مطلقاً به ژاپنی شبیه نیست. زبانشان هم پیوستگی به هیچ يك از زبانهای جهان ندارد و هنوز نتوانسته‌اند که هویت آن را بشناسند. امروزه تعداد اینوها کم شده است بتدریج در میان ژاپنی‌ها مستهلك می‌شوند و از بین می‌روند هنرمندانی قابل‌اند. کارهای چوبی ظریف دارند. موسیقی بدوی و وحشی آنها گیرندگی خاص دارد. ماهیگیرانی زبردستند و چابک سوارانی ماهر.

### سه‌شنبه ۱۲ بهمن

امروز کار دانشگاهی نداشتم. آسمان بی‌ابر بود آفتاب می‌تابید، اما کم نور و بی‌اثر. هوا حسابی سرد و سوزنده بود. آنچنانکه به قول شازده کاووس جهانداری استخوان نرم می‌شد (در نامه‌اش در وصف هوای امسال طهران). راه رفتن بر روی برف دشوار بود، از حیث اینکه برف بر سر یخ استقرار نمی‌یابد و پامی لغزد. . .

در حال بیکاری به دوران بیست و پنج روز اقامت توکیو فکر کردم. بر خاطر گذشت که بنشینم و از صندوق سینه کم ثبات بعضی از فوائد و مشاهدات خود را بنویسم.

آنچه نخست بر صفحه ضمیرم نقش بر بست پایداری فرهنگی این ملت شایسته است. ژاپنی ملتی است که منظملاً با «فرهنگ مردگی» و «غرب زدگی» مبارزه می‌کند. این خصوصیت در هر کوچی، هر خانه، هر دهکده و نزد هر ژاپنی چشم بیگانه را خیره می‌سازد. يك نمونه ساده‌اش که شاید هر کسی بدان توجه نمی‌کند تعداد يك دست «ظرف» است. در اروپا و ایران و اکثر ممالک يك دست چایخوری یا غذا خوری و قاشق و چنگال و اشیایی ازین دست از شش یا دوازده عدد تشکیل می‌شود، ولی در ژاپن يك دست ظرف تعداد پنج تاست! این سنت دیرپایی خود را از دست نداده است. هر چه می‌بینید، خواه آنچه قدیمی است و در موزه‌هاست و خواه آنچه اکنون می‌سازند و پشت شیشه مغازه‌ها عرضه می‌شود، پنج عدد است.

ژاپنی شایسته تحسین و آفرین فوق‌العاده است، از باب اینکه برای «ملیت» و «فرهنگ» و کلیه ارزشهای اجتماعی و معنوی دیرینه خود بها و ارجی حقیقی قائل است. بدان دل‌بستگی دارد. پیوندش را با گذشته نگسته و از آن گریزان و روی گردان نیست. هیچ يك از آداب و سنن قدیمی را ناهموار و سست و زشت نمی‌انگارد و از رعایت کردن آنها «خجالت زده» نمی‌شود. افراد مردم خوب می‌دانند که از چه مایه زندگی پست به کدام پایه از حیث استوار رسیده‌اند. ژاپنی وقتی کلمه «نیبون» (نام کشورشان در زبان ژاپنی) را بر زبان می‌آورد ناز برفلک و فخر بر ستاره می‌کند، آب غرور در چشمانش می‌غلطد و رخسندگی از آنها می‌تابد. بی‌جهت نیست که هر روز گروه گروه دانش‌آموزان مدارس ابتدائی و متوسطه را به بازدید بنای «دیت» Diet یعنی مجلسین ژاپن می‌برند و به آنها می‌گویند که منتخبین پدران و مادران شما درین بنای عظیم زندگی آینده شما را استحکام می‌بخشند و هر يك از شما که خدمتگزار نیبون باشید چه بسا که بدین جا راه خواهید یافت.



## چهارشنبه ۱۳ بهمن

دیشب نخستین شبی بود که در خانه تاجی بانا Tachibana دهقان ژاپنی، منزل کردم. خانه‌ای است که سطح زیربنای آن از پنجاه متر تجاوز نمی‌کند. سه اتاق کوچولو در طبقه اول است که من با آن آشنا شده‌ام. طبقه بالا هم خیال نمی‌کنم که بیش از دو اتاق مستقلی داشته باشد. درین طبقه اول يك اتاق نشیمن است. آشپزخانه هم در همین جاست. يك اتاق کوچولوی دومترو نیم در دومترو نیم، مهمانخانه گونه‌ای است که بیانوی کوچولوئی در آن قرار



حمام زنانه ( از کارهای یکی از نقاشان معروف ژاپنی )

دارد و چند مبل. اطاق پهلومی که کمی بزرگترست به اسلوب ژاپنی است. حصیری بر کف آن پهن است و پنجره هایش با « کاغذلغ » ( که در پنجره مدرسه‌ها و ساختمانهای پنجاه شست سال پیش ایران هم معمول بود ) پوشیده شده. طبعاً بسیار سردست. بخاری هم ندارد. طبق مرسوم ژاپنی باید در آن کرسی بگذارند و دورش بنشینند. حمام فرقی با حمام فرنگی ندارد جز اینکه « وان » را در زمین کار گذاشته‌اند و لبه‌اش با سطح زمین برابر است. حالا مرسوم شده است که در خانه‌های ژاپنی دونوع مستراح درست می‌کنند، یکی اسلوب فرنگی و دیگری به اسلوب ژاپنی که با ترتیب ایرانی فرق زیادی ندارد.

به مرسوم زندگی ژاپنی لحاف را بر سطح زمین گسترده و به آرامی خوابیدم. از هنلهای زیبای راحت توکیو کمتر راحت نبود. صبح لحاف و تشک و ضمام را برچیدم و آنها را در گنجه قرارداددم. چون اطاقها کوچک است و سائل خواب را کنار اطاق قرار نمی‌دهند ( مثل ما ). همه را در گنجه می‌گذارند. میان خودشان معروف است که می‌گویند تمام زندگی ژاپنی در گنجه‌است، مگر گلدان گل که در هر اطاق جای مخصوص دارد. گوشه اطاق، دهنه‌ای خاص گل‌آرامی ساخته شده است که حدود ده سانتی متر سطح آن از کف اطاق بلندتر است. در آنجا گلدان گل یا دسته‌های گل آراسته ( Ikebana ) قرارداده می‌شود و معمولاً آنها را بر روی پایه‌ای می‌گذارند که ارتفاعش بیش از ده سانتی متر نیست.

غروب به نمایشگاه صنایع دستی قوم « اینو » که در یک « فروشگاه بزرگ » ترتیب داده شده است رفتم. زندگی بدوی آنان شباهتی دارد به زندگی‌های دیگر ازین نوع. چوب و سنگ و نی و برگ درخت و الیاف وسیله جلوه‌های حیات آنان است. ماهی غذای آنان و خرس دشمنشان. کارهای دستی چومی این قوم ظرافت چندانی ندارد. ابتدائی و وحشی و زمخت اندام است. گوشه‌ای از نمایشگاه به صحنه رقص و آواز آنان اختصاص داده شده بود. اینجا ترانه‌های محلی می‌خواندند. چون سؤال کردم که چیست، گفتند این نوع ترانه که ژاپنها آنرا خیلی دوست دارند خاص ماهیگیران است و بطور گروهی هنگام ماهیگیری بر فراز زورقهای خود می‌خوانند، خواه در موقع پارو زدن و پیش راندن به سوی دریا و خواه در زمان کشیدن تور، که هر دو کاری توان فرسا است و نیروی گران تاب می‌خواهد. این آوازا تاحدی از رنج کار می‌گاهد و تن را نیرو می‌بخشد.

شب در خانه آقای تاجی‌بانا (کشاورز ژاپنی) چند دقیقه‌ای به تلویزیون نگاه کردم. هنوز پس از دو هفته از حداث قضیه پیدا شدن « یوکومی » سر باز ژاپنی در جزیره گوام ( Guam ) کاسته نشده. این « انسان » نزدیک بیست و هشت سال قبل سر بازی بوده است که از جانب دولت ژاپن در جزیره گوام بوده و چون امریکاییها آنجا را تصرف کرده‌اند او از خیر شکست ژاپن اطلاع حاصل می‌کند به علت آنکه در قاموس ژاپنی تسلیم شدن معنی ندارد، ناچار در قبال بی‌اطلاعی وی آذوقگی، بیست و هشت سال قبل به جنگلها می‌گریزد. او به خیر نگاران گفته است چند نفر بوده‌اند که آخرین آنها هشت سال پیش می‌میرد. و او مدت قریب به هشت سال تنها بی‌خبر از همه عوامل و اخبار در میان حیوانات و با طبیعت خالص زیسته است. خودش گفته است که درین مدت سیزده سال آخر هیچ نوع پای پوش و کفش نداشته



یو کوئی



است ، و هشت سال اخیر را باکسی حرف نزده است . غذایش برگ و میوه درختان جنگلی و بعضی پرندگان و غورباغه بوده است . تصورش بسیار مشکل است و کاری آسان نیست که انسان آنقدر به عقب برگردد که مثل بشر نخستین زندگی کند و مدت بیست و هشت سال مقاومت کند تا بالاخره او را بگیرند . حتما اگر به چنگ نیفتاده بود تا پایان عمر این حیات معنوی را که برای خود ساخته بود ، و از اینکه فدائی راه عقیده خود بود ، بهشت موعود می دانست براستی قدرت انسانی تنها در ساختن ماهواره نیست ، این اعجوبه ژاپنی درس عجیبی به هموعان خود داد . او صاحب قدرتی خارق العاده بود ، ازین حیث که تابیدن درجه به عقاید ملی و باطنی خود احترام گذارد و در راه حفظ آن اصول مدت بیست و هشت سال هر نوع دوری و تنهایی و سختی و خطر حیوانات و تاریکی و بی لباستی و بی غذایی را بر خود هموار ساخت . این است معنی حقیقی « ترك جاه و ترك مال و ترك سر » و ریاضت در راه وصول به مقصود . . .

### پنجشنبه ۱۴ بهمن

دیشب يك سرپائی خریدم . امروز صبح وقتی به اطاق مطالعه انفرادی که به من اختصاص داده اند آمدم ( در دانشکده ادبیات ) به تقلید ژاپنی ها پوتین را کندم و سرپائی پوشیدم . همه استادان بدون استثناء همین کار را می کنند و دانشجویان هم که در اطاقهای تحقیق به کار می پردازند نیز . ساعت ده صبح پروفیسور هندا آمد و گفت فلانی همین حالا باید به دیدن رئیس دانشکده برویم گفتیم اجازه بدهید کفشم را بپوشم . گفت خیر لزومی ندارد . خودش هم با سرپائی بود . به همین وضع به اطاق رئیس دانشکده رفتیم . براستی چقدر راحت است و پا خسته نمی شود . علی الظاهر فکر بهتر کار می کند ! این سرپائی در حقیقت همان نملین خودمان است که اگر کسی در تهران بپوشد متمدن نخواهد بود .

پریروز که برای مراجعه به طبیب به کلینک دانشگاه رفتم ( با پرفیسور هندا ) دم سرسرای کلینک خلع پا افزار کردیم و با سرپائی به داخل کلینک رفتیم . ژاپنیها هر جا که می خواهند پاک باشد ، خواد خانه ، خواد دانشگاه ، خواد میکده و خواد معبد بی کفش بدانجا وارد می شوند . شستشوئی کن و آنکه به خرابات خرام !

برف ول کن نیست . ولی برفی تازه نیست ! کولاک است که برفهای مانده را از زمین به هوا می برد و برجای دیگر می ریزد . گاهی برف در اینجا ، شباهتی دارد به ریگ روان در بیابانهای کویری خودمان . آن ریگ روان است و این برف روان . از پنجره اطاق پشت بام چند بنای دیگر دانشگاه دیده می شود . هر وقت به آنهانگاه می کنم بیاد گردنه های برف گیر کوههای ایران می افتم ، آنجا که برفها بر اثر باد و بوران از یکسو تراشیده می شود و در سوی دیگر گردنه چون دیواری تلنبار می شود . برفهایی که بر روی این پشت بامهاست گاهی دیواره وارست و به ارتفاع يك متر .

زنی از باغ می گذشت و سورتمه مانندی را از عقب خود می کشید . بر روی این وسیله حمل و نقل که سینی مانندی است از پلاستیک ، با لبه برآمده و کوتاه و به طنایی بسته شده بار و بندیل مربوط به خرید روز و بچه چهار پنج ساله ای را گذارده بود . زن بر پشت خود نیز بار داشت و آن بچه دیگری بود که یکی دو ساله بود . زنهاي ژاپنی فرزندان کوچک را به پشت

### زنی که يك بچه به پشت دارد و یکی دیگر را می کشد

می بندند و برای حفظ آنها از سرمای کشنده (پس از اینکه بچه را بر پشت بستند) کت مانندی کلفت و گشاد می پوشند . بنحوی است که فقط صورت بچه دیده می شود .

از سر و وضع زن معلوم بود که از خانواده محترمی است . حتماً از طبقه متوسط بالاتر بود . با وجود این بدین وضع حرکت می کرد . نه پزی می داد ! نه اتومبیلی داشت ! نه خود فروشی می کرد ! اینجا است که باز به یاد گوشه هایی از « فرهنگ مردگی » خودمان افتادم . ما عبا را گذاشتیم ، لباده و سرداری را فراموش کردیم ، بچه بغل کردن را کسرشان دانستیم و بسیار کوشیدیم که فرنگی بشویم . ولی بقول آل احمد (به اقتباس از احمد فردید) غرب زده شدیم و فرنگی نشدیم . ژاپنی « کیمونو » را از دست نداد . زمین نشستن را برهیز و صندلی ترجیح نداد . پوشیدن « تنزین » را عیب ندانست . زنانش بچه را بر پشت می بندند و راست راست راه می روند و توانستند قدرت جهانی به دست آورند . « تن آدمی شریف است به جان آدمیت » امن هیچ زن ایرانی متحمل و حتی متوسط الحالی را نمی شناسم که با اتومبیل خو گرفته باشد اما کول کردن فرزند را در بازار و کوچه امری عادی و جزئی از زندگی خود بدانند . زن و مرد ژاپنی اغلب دستمالی بزرگ در جیب یا در کیف دستی دارند . به محض اینکه چیزی خریدند در دستمال می بنهند و دستمال را به دست می گیرند و حمل می کنند

درست مثل همان دستمال ابریشمهای یزدی که تا پنجاه سال قبل از وسایل زندگی ایرانی و همراه هر مردی بود. یادم نمی‌رود که هنگام بازگشت از دانشگاه توکایی آقای آشیکاما Ashikaga رئیس محترم آن دانشگاه که از خاندان بسیار جلیل‌القدری است بقیچه کتابش را در دست گرفت و به راه افتاد. یا وقتی که به دیدار پرنس میکازا (در منزلش) موفق شدم به خدمتش گفتم که عکسهای ایران را بیاورم خادم آمد و بقیچه‌ای آورد. پرنس بقیچه را گشود. چند آلبوم عکس در آن بود و یکی را که یادگار سفر اخیرش به ایران بود از آن میان برداشت و به من نشان داد.



آشیکاما

در همین روز آشیکاما مرا به ناهار فراخواند. با خانم اکادا که مدرس زبان فارسی در آن دانشکده است به سفره دانشگاه که در باشگاه آنجا گسترده شده بود رفتیم. دم در ورودی کفش از پای کنديسم و سرپائی پوشيديم . به اطاقی کاملاً ژاپنی وارد شدیم. نام این اطاق «دیدگاه فوجی یاما» بود، زیرا از آنجا کوه فوجی که از سیم به سرکله خود داشت هویدا است. اطاق مفروش به بوریا (۱) بود. ساده بود. پنجره‌ها کاغذین بود. میزهای کوتاه (ژاپنی وار) وسط اطاق بود. چهار دسکچه بر اطراف آن بود. هر دسکچه‌ای برای يك نفر بود که بر آن بنشینند. کنار اطاق کرسی ژاپنی علم بود (با اینکه اطاق تهویه مطبوع داشت)، يك گوشه هم محل قرار گرفتن دسته گلهای آراسته بود. ناهار کاملاً ژاپنی بود. به رسم

۱- به ژاپنی «تاتامی» می‌گویند. نوع نقش دار آن گزا Gaza نام دارد.

ژاپنی زنی آورد و بر میز گذارد و رفت . موقع آمدن تعظیم کرد و در بازگشتن نیز ادب بسیار کرد و رفت .

هر چه غذا بود همه را یکباره بر روی میز گذاشت . دیگر آداب و ترتیبی نبود که کدام را اول باید خورد و کدام را بعد از آن . هفته بعد که به منزل استاد کورویا قاضی دعوت شدم باز همین ترتیب دلپذیر را دیدم .

آشیکاگا از متخصصان فرهنگ ایران پیش از اسلام است . با زبان فارسی هم آشناست . دو سفر به ایران آمده است . نسبت به ایرانیان محبت خاص ابراز می کند . پدرانش از سرداران ژاپن و بسیار محترم بوده اند . به همین علت این مرد فوق العاده مورد تکریم و تعظیم طبقات بالاست . تحصیلاتش در پاریس به پایان رسید و از شاگردان هانری ماسه بود . با بنویست کار کرده و از نخستین پیشگامان تحقیقات ایرانی در ژاپن است . یکی از یادگارهای افتخار آمیز زندگی اش شرکت در جشن و کنگره هزاره فردوسی طوسی است که در سال ۱۳۱۳ در تهران برقرار شد و عده ای از مستشرقان در آن شرکت کردند . آشیکاگا هم از ژاپن دعوت شده بود . او در آن هنگام در پاریس بود و از آنجا به تهران آمد . چندی هم از دکتر شفق درس فارسی فرا گرفته است . ده سال است که رئیس دانشگاه توکایی است و طبق مقررات تا پایان عمر درین مقام باقی خواهد بود . این دانشگاه سی هزار دانشجو دارد و در یکی از زیبا ترین نقاط ژاپن که دیدگاهش کوه فوجی یاما است ساخته شده است .

نا تمام

## ناز سر انگشت

ای چاک گریبان تو گل پیرهن از پشت  
با چشم فرو بسته ، هوس بخش تر افتد  
هر دل ، که شبی با تو سمن سینه سحر کرد  
سوز دل من بود ، که چون سر مه سر انجام  
وقت است ، که در چنبر بازوی من افتد  
آید دل و ، سر بر سر درگاه تو ساید  
گیسوی تو ، در دست فریدون ، چه خوش افتاد

فریدون توللی